

دادرسی عادلانه و اصول حاکم بر آن در عرصه بین‌المللی و داخلی با تمرکز بر تعزیرات حکومتی

احمد اسدیان*

جهانبخش سالاریان**

چکیده

دو عبارت «محاكمه عادلانه» و «آیین ملک‌داری و اصول دادگری» به یک معنا گرفته شد و هر یک به جای دیگر به کار رفت. هیچ‌کس بدون محاكمه عادلانه از حیات، آزادی، و مالکیت محروم نمی‌شود. «محاكمه عادلانه» گاه به معنای حمایت‌هایی است که از قواعد شکلی حقوقی ناشی می‌شود و گاه به معنای حمایت‌هایی که از قواعد ماهوی حقوقی نتیجه گرفته می‌شود؛ مثل قواعد مربوط به حقوق و آزادی‌های اساسی. اصول و معیارهای دادرسی عادلانه، که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر آمده، ناظر به شرایط و مقتضیات دادگاه‌ها و دادرسی‌های ملی بوده است. از نگاهی دیگر، اجزای ذاتی دادرسی عادلانه سه دسته‌اند؛ ۱. تضمین‌های ساختاری و نهادی مانند استقلال و بی‌طرفی؛ ۲. اصول و قواعدی که باید بر هر مرحله از دادرسی حاکم شود و کل فرایند دادرسی را به گونه‌ای هدایت کند که بر آیندی منصفانه داشته باشد؛ ۳. عناصر و اجزای محاكمه عادلانه، که در معنایی محدود، حقوق قانونی تلقی می‌شود و شامل آزادبودن از چیزی مثل (مصونیت، حق بر عدم بازداشت خودسرانه یا برخوردار) حق داشتن وکیل است. در این مقاله، تلاش شده است که ضمن احصای عوامل حاکم بر اصول دادرسی عادلانه، مطالعه‌ای نقادانه و تطبیقی در دو حوزه داخلی و بین‌المللی انجام گیرد.

کلیدواژه‌ها: اصول عادلانه رسیدگی، حقوق متهمان، قاضی، تعزیرات حکومتی، حقوق قانونی.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران (نویسنده مسئول)، ahm.asadiyan@iauctb.ac.ir
** دانشجوی دکتری حقوق جزا، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد امارات، jahanbakhshsalarian@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۰۲

۱. مقدمه

۱.۱ اندیشه‌های دوران باستان

مجازات خودسرانه، اعدام بدون حکم محکومیت، و محکومیت بدون رسیدگی قضایی از گذشته‌های دور ممنوع بوده است. از نخستین نمونه‌های تدوین قوانین، که حاوی اشاراتی به حقوق فردی بوده، لوح حمورابی است که پادشاه سومریان، حمورابی، در حدود ۴۰۰۰ سال پیش آن را وضع کرد. اگرچه در مقایسه با استانداردهای امروزی ابتدایی محسوب می‌شود، به‌منزله یک سند الزام‌آور حقوقی از مردم در برابر اذیت و آزار و مجازات خودسرانه حمایت می‌کرد.

کوروش کبیر هم در منشور مشهور خود، که از آن به‌منزله نخستین منشور حقوق بشر یاد می‌شود، اگرچه به لزوم محاکمه و رسیدگی قضایی برای هرگونه مجازات اشاره‌ای ندارد، حقوقی را بر خود تعهد می‌کند که نشان می‌دهد به‌طور مسلم، مجازات بدون محاکمه نمی‌توانسته از نظر او عادلانه تلقی شود. می‌گوید:

تا وقتی من پادشاه ایران، بابل، و ملل چهار اطراف هستم، هرگز به احدی اجازه ستم به دیگران را نمی‌دهم و اگر ظلمی واقع شود، حق مظلوم را بازستانده و ستم‌گر را کیفر می‌دهم... هیچ‌کس به‌خاطر خطای خویشاوندش کیفر نخواهد دید.

در یونان و روم باستان نیز اعدام افراد بدون محکومیت و مجازات فوری بدون محاکمه بی‌عدالتی به‌شمار می‌آمد. مجازات بدون محاکمه و محکومیت بدون دادرسی در نظام روم باستان نیز مردود شناخته می‌شد. حق بر رسیدگی قضایی و استماع برابر طرفین در اندیشه یونانی و سنت رومی درزمره حقوق طبیعی افراد به‌شمار می‌آمد؛ حقوقی که از قانون طبیعی برمی‌آید.

۲.۱ دادرسی عادلانه در ادیان

در جوامع قدیم، دستورها و مقررات اجتماعی بر دین مردم بنا می‌شد و کاهنان عاملان تنظیم قانون و مراقب آن بودند. قدیمی‌ترین دستورهایی که به‌شکل قانون و مستند به فرمان الاهی برای اداره جامع و تأمین رفاه مردم صادر شد (در حدود ۲۴۰۰ ق.م)، به اوروکاگینا، شاه دولت لاگاش، تعلق دارد. وی خود را از جانب نین گیرزو، خدای لاگاش، «مأمور برقراری عدالت و تأمین حق می‌دانست» (آشتیانی ۱۳۶۸: ۲۵۶).

در حکومت‌های سلطنتی، فرمان شاه قانون و دستور اعلا بود، ولی کاهنان قضات محاکم بودند و بر پایه قوانین شرعی حکم می‌کردند.

آموزه‌های عهد عتیق حاوی فرمان‌هایی است که اهمیت داوری و قضاوت منصفانه را در تعالیم دین یهود نشان می‌دهد. اشاره به فقراتی از کتاب مقدس در این باره مؤید این موضوع است.

در لاویان آمده است: «در داوری بی‌انصافی مکن و فقیر را طرف‌داری منما و بزرگ را محترم مدار و درباره همسایه خود با انصاف قضاوت کن.» (لاویان ۱۹: ۱۵).

در کتاب مزامیر، مزمور هفتم، که سروده داوود برای خداوند است، آمده است: «خدا داور عادل است» (مزامیر ۷: ۱۱).

عدالت در حکم و قضاوت امری بدیهی است که خدا حکام را از آغاز استقرار ملت عهد قدیم در سرزمین کنعان به آن سفارش فرمود و نمونه‌هایی از این فرمان‌ها ذکر شد: «شما انصاف را به افستین مبدل می‌سازید و عدالت را بر زمین می‌اندازید»، «بلکه انصاف باید مانند آب جاری گردد و عدالت نهری پیوسته باشد».

خدای انجیل به‌عنوان کسی شناخته و ستایش می‌شود که عدالت‌گستری‌اش در جهت رفع مناسبت‌های ظالمانه است. این رفتار او سرمشق و الگوی انسان است.

در حقوق اسلام (شریعت)، عدالت یک اصل کلی است. اصلی که احکام باید با آن سنجیده شود، نه به عکس، «نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید». عدل در زمره علل احکام است، نه معلول و تابع احکام. «عدل اسلامی نیست، بلکه اسلام عادلانه است».

در این جا به‌اختصار، اصول و حقوق قابل‌استنباط از شریعت اسلام را برمی‌شمردیم. از منابع اسلامی، به‌اجمال این اصول برمی‌آید:

۱. قضاوت توسط قضات صالح، مستقل، و بی‌طرف (ری‌شهری ۱۳۸۳: ۲۵)؛

۲. نظارت بر حسن اجرای دادرسی.

۲. حقوق افراد در اصول حاکم بر دادرسی عادلانه در محاکم بین‌المللی

۱.۲ حقوقی که رعایت آن هنگام صدور حکم لازم است

۱) به‌کارگیری دقت و عجله‌نکردن در صدور حکم، عدم اکتفا به فهم اندک، پایداری بر کشف حقایق و درنگ و تأمل در شبهات از جمله شروطی است که امام علی (ع) ضمن نامه مشهور خود به مالک اشتر در مورد قاضی فرمودند (شیخ کلینی ۱۹۹۰: ۱۴۹)؛

- ۲) بی‌اعتمادی به اقراری که بدون آگاهی شخص از قانون انجام گرفته است؛
- ۳) بی‌اعتمادی به اقراری که تحت فشار انجام گرفته است؛
- ۴) مستدل و مستند بودن رأی قاضی؛
- ۵) رعایت مصالح جامعه در صدور احکام (ری‌شهری ۱۳۸۳: ۲۶۴).

۲.۲ حقوقی که پس از صدور حکم باید رعایت شود

۱. حق اعتراض به حکم قاضی فقط از سوی اسلام مورد اعتراض بوده و پیش‌تر نبوده است؛
۲. عفو کسی که پیش از اقامه بینه توبه کرده است؛
۳. رعایت حال محکوم به لحاظ جسمی و روحی هنگام اجرای حکم؛
۴. رعایت حال محکوم پس از اجرای حکم «توصیه امام علی (ع) در مورد ابن‌ملجم مرادی».

قرن بیستم و به‌ویژه نیمه دوم آن دوره پیدایش و گسترش چشم‌گیر اسناد بین‌المللی حقوق بشر، حقوق بشر دوستانه، و نیز نهادهای ناظر و ضامن اجرای این حقوق است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان این عصر را عصر بین‌المللی شدن حقوق بشر و بشری شدن حقوق بین‌الملل نام نهاد.

بنابراین، نخستین سند بین‌المللی حقوق بشر اعلامیه جهانی حقوق بشر است که در دهم دسامبر ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد صادر شد. از بنیادی‌ترین حقوق، که حق بر دادرسی نیز از آن نتیجه می‌شود، حق آزادی و امنیت شخص است. «هرکس در تعیین حقوق و تعهداتش و نسبت به هرگونه اتهام کیفری علیه خود به‌طور برابر مستحق استماع منصفانه و علنی توسط دادگاهی مستقل و بی‌طرف است».

دیوان کیفری بین‌المللی را باید نخستین نهاد مهم بین‌المللی دانست که در طلیعه قرن بیست‌ویکم پا گرفت و شاید بتوان آن را پاسخی دیر هنگام به قرن بیستم دانست که «قرن خشونت» توصیف شده است.

۳.۲ قانونی و صالح بودن دادگاه

اصل حکومت قانون از اصول راه‌نماست که نظام اجتماعی بر آن استوار است. به‌نحوی که اشاره شد، قانونی بودن دادگاه مقتضای اصل حکومت قانون است. ممکن است تأسیس

دادگاه قانونی باشد، ولی دادرسی عادلانه نباشد و به‌عکس شاید دادرسی عادلانه توسط دادگاهی انجام گیرد که قانونی تأسیس نشده است.

میثاق حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر به‌صراحت شرط کرده‌اند که **دادگاه باید به‌موجب قانون** تأسیس شود. پس، قانونی‌بودن در نظام حقوقی بین‌المللی، به‌مفهوم کلاسیک آن، اجمالاً به‌معنای ابتدای یک امر بر معاهده و عرف یا اصول کلی حقوق است.

ایده تأسیس **دیوان کیفری بین‌المللی دائمی** در سازمان ملل متحد از ۱۹۴۸، با تصویب کنوانسیون ژنوساید و طرح امکان تعقیب و محاکمه اشخاص، با «نوعی دادگاه جزایی بین‌المللی که می‌تواند صلاحیت این امر را داشته باشد» مطرح شد. تأسیس **دادگاه کیفری بین‌المللی** دو راه داشت؛ یکی توافق دولت‌ها در قالب یک معاهده و دیگری قطع‌نامه شورای امنیت ملل متحد، همانند تأسیس دادگاه‌های ویژه یوگسلاوی و رواندا.

۴.۲ استقلال و بی‌طرفی دادگاه

مقصود از صلاحیت ذاتی این است که ارگانی که به‌نام دادگاه یا دیوان به قضیه‌ای رسیدگی می‌کند، به‌منزله مرجعی قضایی و به‌منظور رسیدگی به نوع و صنفی از دعاوی تأسیس شده که شامل قضیه موردمحاکمه است. حق محاکمه‌شدن توسط **دادگاه مستقل و بی‌طرف** امروزه اساسی‌ترین حقوق آدمی دانسته شده است (ماده ۱۰/اعلامیه جهانی حقوق بشر).

در مبحث دادرسی عادلانه و بررسی شرایط و تضمین‌های آن، استقلال و بی‌طرفی معمولاً در یک فرمول ترکیب و به‌منزله تضمین واحدی با هم تلفیق می‌شوند. استقلال، که در این جا معادل واژه «independence» به‌کار می‌رود، در لغت به‌معنای بی‌نیازی و عدم وابستگی به دیگری و در اصطلاح سیاسی به‌معنای مصونیت از نفوذ و کنترل قدرت خارجی است. «استقلال به‌معنای مصونیت از نفوذ و کنترل سیاسی یا اجرایی است».

۳. اصول حاکم بر دادرسی عادلانه در تعزیرات حکومتی

علنی‌بودن دادرسی به‌معنای گشودن دادگاه و فرایندهای قضایی به روی مردم است، وقتی گفته می‌شود که محاکمه یا دادگاه علنی است، مقصود این است که استماع دعاوی در معرض **ملاحظه عموم** است.

ماهیت علنی دادرسی به تضمین محاکمه عادلانه، از طریق حمایت از طرفین دعوا علیه تصمیمات خودسرانه، کمک می‌کند و جامعه را قادر می‌سازد تا اجرای عدالت را کنترل کند. ماهیت علنی دادرسی همراه با اعلان علنی حکم به تضمین این مهم کمک خواهد کرد که مردم مطلع شوند و در نتیجه اطمینان به اجرای عدالت تأمین گردد.

درواقع، علنی بودن رسیدگی حاوی نفع طرفین و مصلحت عمومی است. شرط علنی بودن در قبال همه مراحل فرایند قضایی اعمال نمی‌شود، بلکه تنها در قبال مرحله استماع طرفین، یعنی بررسی شفاهی ادله و لوایح آنها، ضرورت دارد (فلسفی ۱۳۷۵: ۲۸۸).

۱.۳ اصل برائت

اصل برائت از اصول مترقی است. در مقررات بین‌المللی، مانند ماده ۱۱/اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان محلل متحد پیش‌بینی شده و در حقوق ایران نیز مقررات مختلفی در مورد اصل برائت آمده است؛ از جمله اصل ۳۷ قانون اساسی که مقرر می‌دارد: «اصل برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این‌که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد». قانون آیین دادرسی کیفری به صراحت اصل برائت را بیان نکرده، ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی این اصل را مورد تصریح قرار داده است: «اصل برائت است». اصل برائت امروزه به منزله یکی از اصول اساسی آیین دادرسی مطرح است و اولین نظام حقوقی ای که اصل برائت را به صورت حقوقی و با همان معنای امروزی آن اعلام و قبول کرد، نظام حقوقی اسلام است و منشأ اصلی آن/اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ فرانسه و اعلامیه جهانی حقوق بشر است. پیروان مکتب اثباتی پذیرش مطلق اصل برائت را به نقد کشیدند، به ویژه در مورد مجرمان خطرناک و مادرزادی.

اصل برائت در حقوق اسلام کاربرد زیادی دارد، زمانی که علم اصول فقه تدوین شد، اصل برائت نیز به منزله یکی از اصول عملیه از مباحث علم اصول فقه دانسته شد.

۲.۳ اصل دودرجه‌ای بودن دادرسی

در بیش‌تر نظام‌های دادرسی و قوانین آیین دادرسی کیفری کشورها، نظام دو درجه‌ای پیش‌بینی شده است؛ یعنی اصل آن است که آرای دادگاه‌های بدوی غیر قطعی و قابل تجدیدنظر باشد، اما بعد از انقلاب با این استدلال که دودرجه‌ای بودن دادرسی مغایر موازین شرعی است، نظام یک‌درجه‌ای حاکم شد که در ذیل به این مقررات اشاره می‌شود.

ماده دو قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸: دادگاه‌های عمومی به دادگاه‌های حقوقی و جزایی و دادگاه‌های صلح تقسیم می‌شود. رسیدگی در دادگاه‌های حقوقی و جزایی یک‌درجه خواهد بود. حکم دادگاه بدوی تنها در سه مورد قابل نقض و تجدیدنظر است و در سایر موارد قطعی است:

۱. جایی که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش برخلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است؛

۲. جایی که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی پرونده پیدا کند، به نحوی که اگر به او تذکر داده شود، متنبه و متوجه اشتباه خود شود؛

۳. جایی که ثابت شود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشای حکم را در موضوع پرونده نداشته است.

ماده هفت قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳: احکام دادگاه‌های عمومی و انقلاب قطعی است.

ماده ۲۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸: آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قطعی است.

در قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶، همه آرای مربوط به مواد مخدر، به جز حکم اعدام، قطعی تلقی شده است و در مورد اعدام نیز تأیید آن به دست دادستان داده شده که امری عجیب است. ماده ۳۲ قانون مزبور مقرر می‌دارد: «احکام اعدامی که به موجب این قانون صادر می‌شود، پس از تأیید رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور، قطعی و لازم‌الاجراست.

اگرچه اصل را بر قطعی بودن آرا گذاشته، ماده هجده قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب امکان تجدیدنظر در همه آرا و از جمله آرای قطعی را فراهم کرده است. دودرجه‌ای بودن دادرسی به معنای آن است که از راه عادی تجدیدنظرخواهی از رأی بدوی ممکن باشد و اصل بر آن است که محدودیتی برای تجدیدنظرخواهی نیست. راه عادی تجدیدنظرخواهی مانع اجرای رأی می‌شود.

۳.۳ اصل کتبی بودن دادرسی

کتبی بودن تحقیقات مقدماتی از ویژگی‌های نظام تفتیشی دادرسی است، اما امروزه این شیوه در همه نظام‌های دادرسی پذیرفته شده است. هنگام تحقیق و معاینه محل تمامی آثار و

علائم مشهوده و مکشوفه، که به‌نحوی در قضیه مؤثر است، در صورت مجلس قید می‌شود. قاضی مکلف است که پرسش‌های لازم را از اهل خبره به‌صورت کتبی یا شفاهی بپرسد و آن را در صورت مجلس قید کند.

ماده ۱۰۷: آلات و ادوات جرم از قبیل حربه، اسلحه، اسناد ساختگی باید ضبط شود و در صورت مجلس، هریک از اشیای مزبور تعریف و توصیف شود. اظهارات وکیل در صورت جلسه ثبت می‌شود. متهمان باسواد می‌توانند خود پاسخ سؤالات را بنویسند. اقرار و شهادت و سوگند در نهایت باید به‌صورت مکتوب درآیند.

۴.۳ اصل مراجعه به آیین دادرسی مدنی در موارد سکوت

متهم حق دارد که سکوت اختیار کند و هیچ پاسخی ندهد. ماده ۱۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «چنانچه متهم از دادن پاسخ امتناع نماید، امتناع او در صورت مجلس قید می‌شود». بنابراین، حق سکوت متهم به‌صورت ضمنی در این ماده پذیرفته شده است (آشوری ۱۳۸).

قانون آیین دادرسی کیفری برخی از مقررات را پیش‌بینی نکرده است. قواعد آیین دادرسی مدنی کلیت دارد و در دیگر اقسام دادرسی، مانند دادرسی اداری و کیفری، به‌کار گرفته می‌شود؛ مانند قواعد ابلاغ یا ردّ دادرسی یا دفاع خوانده.

قاضی موظف است که کوشش کند تا حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر کند و نمی‌تواند به‌بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.

دادگاه مکلف است که حکم هر قضیه را در قوانین مدون بیابد و اگر قانونی درخصوص مورد نباشد، با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر کند و دادگاه‌ها نمی‌توانند به‌بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض یا ابهام قوانین مدون از رسیدگی به شکایات و دعاوی و صدور حکم امتناع ورزند. هم‌چنین، قانون آیین دادرسی کیفری در موارد عدیده‌ای حکم مسئله را به آیین دادرسی مدنی ارجاع داده است.

ماده ۱۱: «مطالبه ضرر و زیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد».

ماده ۵۸: «حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری طبق قواعد مذکور در کتاب آیین

دادرسی در امور مدنی خواهد بود».

چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند، پرونده به شعبه دیگری به منظور رسیدگی ارجاع داده خواهد شد. دادگاه‌ها مکلف‌اند که در مورد هر دعوا به‌طور خاص تکلیف تعیین کنند و نباید به‌صورت عام و کلی حکم صادر کنند.

به ماهیت هیچ دعوایی نمی‌توان در مرحله بالاتر رسیدگی کرد تا زمانی که در مرحله نخستین در آن دعوا حکمی صادر نشده باشد، مگر به‌موجب قانون. هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجزای آن جلوگیری کند. تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه در قبال دعوایی که به آن رجوع شده است، با همان دادگاه است. مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است.

در صورتی که دادگاه رسیدگی‌کننده خود را صالح به رسیدگی نداند، با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صلاحیت‌دار ارسال می‌کند. رسیدگی به قرارهای عدم صلاحیت در دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور خارج از نوبت خواهد بود. وکالت در امور زیر باید در وکالت‌نامه تصریح شود.

مراتب عزل وکیل باید به دادگاه و وکیل معزول اطلاع داده شود وگرنه اقدامات وکیل و ابلاغ‌هایی که به او می‌شود، در حق موکل مؤثر است. اگر وکیل استعفا بدهد، دادگاه براساس ماده ۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی، به موکل اطلاع می‌دهد که شخصاً یا توسط وکیل جدید دادرسی را تعقیب کند.

به موجب ماده ۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی وکلا مکلف‌اند که در هنگام محاکمه حضور داشته باشند. در صورت تعدد وکلا حضور یکی از آنان کافی است. اگر وکلای متعدد حق اقدام منفرد نداشته باشند، به‌تنهایی نمی‌توانند در جلسه دادرسی شرکت کنند. در صورتی که وکیل هم‌زمان در دو یا چند دادگاه دعوت شود و جمع بین آنها ممکن نباشد، لازم است در دادگاهی حاضر شود که حضور او برابر قانون آیین دادرسی کیفری یا سایر قوانین الزامی باشد.

در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد. اگر دعوی دیگری که ارتباط کامل با دعوی طرح‌شده دارند، در همان دادگاه مطرح باشد، دادگاه به تمامی آنها یکجا رسیدگی می‌کند.

در صورتی که دعوا قابل تجزیه باشد، دادگاه به انشای رأی در قبال همان قسمت مکلف است و قسمت دیگر را رسیدگی می‌کند. در تمامی مواردی که دادگاه بدون ورود در

ماهیت به انشای رأی مبادرت می‌کند، رأی دادگاه قرار نامیده می‌شود. قانون آیین دادرسی کیفری در مورد تصحیح رأی مقرراتی ندارد.

تجدیدنظرخواهی از رأی قابل تجدیدنظر، که در قانون احصا شده، مانع اجرای حکم خواهد بود، هرچند دادگاه صادرکننده رأی آن را قطعی اعلام کرده باشد. قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص مواعد حکمی ندارد. مواعدی را که قانون تعیین نکرده است دادگاه معین خواهد کرد.

۵.۳ اصل ممنوعیت تشکیل دادگاه‌های اختصاصی

دادگاه اختصاصی دادگاهی است که صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به جرایم خاصی را دارد و این دادگاه را نباید با دادگاه تخصصی مانند دادگاه اطفال یکسان دانست، زیرا دادگاه تخصصی در واقع شعبه‌ای از دادگاه عمومی است. اگرچه اصل ۱۵۹ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آن‌ها منوط به حکم قانون است».

برای رسیدگی به جرایم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضای ارتش، ژاندارمری، شهربانی، و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌شود، ولی به جرایم عمومی آنان یا جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند، در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. جرم نظامی جرمی است که در راستای وظایف نظامی انجام می‌گیرد، هرچند ذاتاً جرم عمومی باشد. یکی از این دادگاه‌ها دادگاه انقلاب است که مستند قانونی آن ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب است.

دادگاه‌های ویژه روحانیت مصوب مرداد ۱۳۶۹ مقام معظم رهبری تشکیل شد. دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت که براساس دستور ولایت، رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره)، تشکیل شده تا زمانی که رهبر معظم انقلاب اسلامی ادامه کار آن را مصلحت بداند، به جرایم اشخاص روحانی رسیدگی خواهد کرد و پرداخت حقوق و مزایای قضات و کارکنان آن تابع مقررات مربوط به قوه قضائیه است.

یکی از دادگاه‌های کیفری اختصاصی که به موجب قانون مربوط به تشکیل دیوان کیفر کارکنان دولت قبل از انقلاب اسلامی در ایران بود، تشکیل دادگاه‌های اختصاصی یا به لحاظ خصوصیت و ویژگی جرم است یا به لحاظ شخصیت مجرم است. دادگاه‌های نظامی و دادگاه‌های انقلاب را می‌توان نمونه گروه نخست دانست.

دادگاه انقلاب نیز برای تثبیت پایه‌های انقلاب و با هدف رسیدگی به جرایمی تشکیل شد که علیه انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد. قانون‌گذار نگاهی موقت به دادگاه انقلاب داشته است و دادگاه‌های انقلاب، دادگاه‌های موقت، دادگاه‌های ویژه روحانیت از مصادیق دادگاه‌هایی است که با توجه به شخصیت مجرم تشکیل شده است. روحانی به کسی اطلاق می‌شود که ملیس به لباس روحانیت باشد یا در حوزه مشغول تحصیل باشد یا اگر به کار دیگری مشغول است، در عرف روحانی محسوب شود. اتهامات شرکا، معاونان، و مرتببان متهم روحانی در دادرسی و دادگاه ویژه رسیدگی خواهد شد. مخالفان تشکیل دادگاه‌های اختصاصی چنین استدلال می‌کنند که دادگاه‌های مزبور به صورت غیرعلنی و با مقررات ویژه‌ای تشکیل می‌شوند. بنابراین، متهم از محاکمه‌ای عادلانه و حقوق دفاعی مناسب بهره‌مند نیست و قضات، که نمایندگان دولت‌اند، مجازات‌های شدیدی را علیه متهمان اعمال می‌کنند.

۶.۳ اصل مستدل و مستدل بودن آرای دادگاه‌ها

از اصول آیین دادرسی، اصل مستدل بودن آرای دادگاه‌هاست که به منظور تأمین حقوق متهم اعمال می‌شود. این قاعده به صراحت در اصل ۱۶۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان شده است: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است».

ماده ۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز در این خصوص مقرر می‌دارد که قرارها و احکام دادگاه‌ها باید مستدل بوده و مستند به قانون یا شرع و اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است. دادگاه مکلف است حکم هر قضیه را در قوانین مدون بیابد. در نظام حقوقی ایران، رویه قضایی فقط در صورتی که به شکل رأی وحدت رویه از سوی هیئت عمومی دیوان عالی کشور صادر شود، برای دادگاه‌های لازم‌الاتباع است (حبیب‌زاده ۱۳۷۷: ۲۲).

۷.۳ اصل آزادی تحصیل دلیل

در آیین دادرسی مدنی، قاعده‌ای با عنوان «ممنوعیت تحصیل دلیل» یا «خستگی بودن قاضی» آمده است که قاضی را ممنوع می‌کند از این که برای یکی از طرفین پرونده تحصیل دلیل کند و باید براساس دلیل‌هایی که طرفین ارائه می‌دهند تصمیم بگیرد تا بی‌طرفی او نیز حفظ

شود. ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی سابق مقرر می‌داشت که هیچ دادگاهی نباید برای اصحاب دعوا تحصیل دلیل کند، بلکه فقط به دلایلی که اصحاب دعوا تقدیم یا اظهار کرده‌اند رسیدگی می‌کند. دلایل اثبات دعوا عبارت است از ۱. اقرار؛ ۲. اسناد کتبی؛ ۳. شهادت؛ ۴. امارات؛ ۵. قسم.

«حاکم شرع می‌تواند در حق‌الله و حق‌الناس به علم خود عمل کند و حد‌الاهی را جاری نماید و لازم است مستند علم را ذکر کند». «حاکم شرع می‌تواند طبق علم خود که از طرق متعارف حاصل شود حکم کند».

در موارد سکوت قانون آیین دادرسی کیفری باید به مقررات آیین دادرسی مدنی مراجعه کرد. ادله اثبات دعوا اختصاص به دعاوی مدنی دارد و ماهیت آن به‌گونه‌ای است که در دعاوی کیفری اجراشدنی نیستند. مثلاً ماده ۲۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی عدم تهیه وسیله اجرای قرار معاینه محل یا تحقیق محلی توسط متقاضی را از موجبات قرار ابطال دادخواست دانسته است.

قاضی غیر معصوم فقط در حق‌الله می‌تواند براساس علم خود رأی بدهد و عده‌ای دیگر، چون ابن‌حمزه، به‌رغم آن گفته‌اند که وی فقط در حق‌الناس حق دارد. قضات شاغل کنونی که مأذون هستند، حق استناد به علم خویش را ندارند. مهم‌ترین دلیل کسانی که علم قاضی را معتبر می‌دانند علاوه بر اجماع آن است که امر شارع به اجرای حدود مستلزم آن است که قاضی بتواند به علم خود عمل کند (هاشمی شاهرودی ۱۳۷۸: ۷).

مخالفان اعتبار علم قاضی می‌گویند که پیامبر (ص) نیز در قضاوت‌های خود به علمش عمل نمی‌کرد، بلکه براساس ادله طرفین حکم می‌کرد. قاعده آزادی تحصیل دلیل تاحدودی قاعده برائت را تعدیل می‌کند. قاضی کیفری باید دلایل را له و علیه متهم جمع‌آوری کند.

۸.۳ اصل تحصیل دلیل به وسایل قانونی

گرچه اصل آزادی تحصیل دلیل دست قاضی را تا حد زیادی برای به‌دست‌آوردن واقعیت باز گذاشته است، معنای این اصل آن نیست که قاضی مجاز است از هر راهی به واقعیت برسد، بلکه در این راه فقط می‌تواند به وسایلی تمسک جوید که قانونی است:

اصل ۲۳ قانون اساسی: تفتیش عقاید ممنوع است.

اصل ۲۵ قانون اساسی: هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون.

دادرسی عادلانه و اصول حاکم بر آن در عرصه بین‌المللی و داخلی ... ۳۱

اصل ۳۸ قانون اساسی: هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاعات ممنوع است.

ماده ۱۰۰ قانون اساسی: تفتیش و بازرسی منازل در روز به عمل می‌آید و هنگام شب در صورتی انجام می‌گیرد که ضرورت اقتضا کند.

کنترل تلفن افراد جز در مواردی که به امنیت کشور مربوط است یا برای احقاق حقوق اشخاص به نظر قاضی ضروری تشخیص داده شود ممنوع است.

قانون‌گذار در مورد جرایم منافی عفت احتیاط فراوانی کرده و تحقیق در این جرایم را جز در موارد محدودی ممنوع ساخته است.

تفتیش منازل، اماکن، اشیاء، و جلب اشخاص در جرایم غیرمشهود باید با اجازه مخصوص مقام قضایی باشد.

نظام ادله علمی که در مقابل نظام ادله قانونی و نظام اقناع وجدان قاضی قرار دارد، نظریه کارشناس و اهل خبره را معتبر می‌داند.

۹.۳ اصل اقناع وجدان قاضی

قاعده اقناع وجدان قاضی یا دلایل معنوی در مقابل قاعده ادله قانونی قرار دارد. قاعده نخست در دادرسی کیفری کاربرد دارد و قاعده دوم مخصوص دادرسی مدنی است، اما قاعده ادله قانونی مقرر می‌دارد که قاضی فقط به وسیله دلایل‌هایی می‌تواند واقعیت را کشف کند که در قانون مشخص شده است (گلدوزیان ۱۳۷۴: ۶۶).

در جرایم غیرتعزیری، نوع دلیل و نحوه اثبات جرم کاملاً از سوی شارع و قانون‌گذار بیان شده است.

ماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی، ماده ۷۴ قانون مجازات اسلامی، ماده ۷۵ قانون مجازات اسلامی، ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی، ماده ۱۱۷ قانون مجازات اسلامی، ماده ۱۳۶ قانون مجازات اسلامی.

ماده ۲۳۱ قانون مجازات اسلامی: «راه‌های ثبوت قتل در دادگاه عبارت است از ۱. اقرار، ۲. شهادت، ۳. قسامه، ۴. علم قاضی».

مثلاً اگر شخصی چهار مرتبه اقرار به زنا کند، اما کذب اقرارها مشخص باشد، دادگاه نمی‌تواند به استناد این اقرارها حکم به مجازات بدهد. آیین دادرسی کیفری ایران نیز قاعده اقناع وجدان قاضی را ملاک عمل قرار داده است.

۱۰.۳ اصل لزوم رسیدگی به دلایل در دادگاه

در دادرسی کیفری محدودیتی برای رسیدگی دادگاه به دلایل نیست. بنابراین، دلیلی که توسط غیرقاضی صادرکننده رأی بررسی شده باشد، اما قاضی صادرکننده رأی به آن اعتماد نکند، قابل استناد نخواهد بود.

ماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی: «هرگاه مرد یا زنی چهار بار نزد حاکم اقرار به زنا کند، محکوم به حد زنا خواهد شد».

معاینه محل را ماده ۷۸ برعهده قاضی دادگاه و در مواردی قابل تفویض به قاضی تحقیق یا ضابطان دادگستری یا اهل خیره دانسته است، اما گزارش ضابطان دادگستری برای دادگاه لازم‌الاتباع نیست: «گزارش ضابطین در صورتی معتبر است که موثق و مورداعتماد قاضی باشند».

اداره حقوقی دادگستری در نظریه شماره ۷/۱۲۴ مورخ ۱۳۶۴/۲/۲۳، علم قاضی تحقیق و قاضی تعقیب را قابل استناد برای دادرسی دادگاه ندانسته است: «مراد از علم قاضی صادرکننده رأی است و علم قاضی تحقیق یا دادستان برای حاکم دادگاه ارجحیت ندارد».

۱۱.۳ اصل عطف به ماسبق شدن مقررات آیین دادرسی کیفری

قانون آیین دادرسی کیفری قانونی شکلی است و قوانین شکلی نیز عطف به ماسبق می‌شوند. اصل ۱۶۹ قانون اساسی که می‌گوید: «هیچ فعل یا ترک فعلی به استناد قانونی که بعد از آن وضع شده است جرم محسوب نمی‌شود». «چون قوانین مربوط به آیین دادرسی کیفری از قوانین شکلی است در رسیدگی به جرایم باید طبق مقررات زمان اجرا و حکومت آن اقدام نمود ولو تاریخ وقوع جرم قبل از تصویب و اجرای آن باشد».

هرگاه قانونی دو جنبه شکلی و ماهوی داشته باشد یا مقررات ماهوی در قانون شکلی بیان شده باشد، از نظر عطف به ماسبق شدن یا عطف به ماسبق نشدن، جنبه ماهوی آن برتری دارد؛ یعنی چنین قانونی عطف به ماسبق نمی‌شود، مگر جنبه ماهوی آن مساعدتر به حال متهم باشد، مثلاً مجازات کم‌تری را تعیین کند.

۱۲.۳ اصل لزوم توجه به شخصیت متهم

هدف قاضی فقط آن نیست که جرم را کشف کند و مجازات قانونی را به مرتکب جرم اعمال کند، بلکه موضوع حکم او یک انسان است که باید اصلاح شود. بنابراین، دادگاه باید

به شخصیت متهم توجه کافی داشته باشد و به این ارزیابی بنشیند که آیا متهم از نظر روانی در حالتی بوده است که بتوان جرم را به او منتسب کرد. اگر مجازات تشدید شود، بهتر است یا تخفیف آن مناسب‌تر است؟ آیا جامعه از مجازات کردن مجرم نفعی می‌برد یا خیر؟ در دادرسی کیفری، قاضی باید وجود عناصر عمومی و اختصاصی هر جرم را احراز کند و پس از آن تصمیم بگیرد. نهادهای تفرید مجازات چون نهاد تعلیق مجازات، آزادی مشروط، عفو خصوصی، تبدیل مجازات، و تخفیف مجازات هم‌چون شمشیری دولب است که قاضی کیفری باید در استفاده از آن نهایت دقت را داشته باشد.

۱۳.۳ اصل تفکیک مرحله تحقیقات مقدماتی از مرحله دادرسی

امروزه، بیش‌تر کشورهای جهان از نظر نظام دادرسی کیفری تابع نظام مختلط‌اند. مرحله تحقیقات مقدماتی بیش‌تر تابع نظام تفتیشی است (کتبی، غیرعلنی، سری، و غیرترافعی)، اما مرحله دادرسی و محاکمه تابع نظام اتهامی است. تحقیقات مقدماتی برعهده نهادی به‌نام دادسرا بود و مرحله دادرسی و محاکمه را دادگاه‌ها انجام می‌دادند. در سال ۱۳۷۳، این تفکیک از بین رفت و «دادگاه‌های عمومی با حضور رئیس شعبه یا دادرسی علی‌البدل تشکیل می‌شود و تمامی اقدامات و تحقیقات ضروری از بدو تا ختم قضیه به‌وسیله حاکم دادگاه صورت خواهد گرفت. هم‌چنین اظهارنظر قضایی و انشای رأی با اوست».

تصمیمات به‌دستور و زیر نظر قاضی دادگاه وسیله قضات تحقیق یا ضابطان دادگستری به‌عمل آید. تعیین قاضی تحقیق با رئیس حوزه قضایی یا معاون وی خواهد بود.

«اقداماتی که دادگاه عمومی در رسیدگی به امر کیفری انجام می‌دهد شامل دو مرحله است؛ مرحله مقدماتی که شامل تحقیقات و جمع‌آوری دلایل است و مرحله رسیدگی که متضمن حضور کلیه اصحاب دعوا در جلسه رسیدگی است».

«در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادسرا نیز در معیت دادگاه‌های آن حوزه تشکیل می‌گردد». تشکیلات قضایی قبل از انقلاب بدین صورت بود که دادگاه‌های صلح یا بخش به دعاوی حقوقی کم‌اهمیت و دادگاه‌های خلاف به دعاوی کیفری کم‌اهمیت رسیدگی می‌کردند. دعاوی حقوقی مهم‌تر در محکمه بدایت یا دادگاه شهرستان مورد رسیدگی قرار می‌گرفت و به پرونده‌های کیفری مهم‌تر نیز در دادگاه جنحه رسیدگی می‌شد. پرونده اول باید به دادسرا بیاید، مراحلش را طی کند، کیفرخواست بگیرد، بعد به محکمه برود.

- توجه نکردن به میزان تجربه و دانش قضایی قاضی در دعاوی مهم؛
 - صحیح نبودن رسیدگی به جرایم مهم و غیرمهم؛
 - تبدیل شدن دیوان عالی کشور به مرجع تجدیدنظر؛
 - وجود حق تجدیدنظرخواهی برای مقام‌ها و اشخاص متعدد و بروز دشواری برای مختومه شدن پرونده‌ها از مسائل بغرنج دستگاه قضاست.
- «تحقیقات مقدماتی که محاکمه آن‌ها راجع به محاکم جنحه و جنایت است به‌عهدۀ مستنطق است». ماده ۱۹ هم وظیفه دادستان را بیان می‌کرد: «مدعی عمومی رئیس ضابطین عدلیه محسوب است، ولی مأموریت مخصوص و عمده او تعقیب امور جزایی است».

۱۴.۳ اصل تساوی مردم در برابر قانون

هرکسی مرتکب جرمی شود، باید مورد تعقیب قرار گیرد و مجازات شود و هیچ‌کس مصون از تعقیب و مجازات نیست.

بند ۱۴ اصل ۳: «تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد»؛

اصل ۱۹: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند»؛

اصل ۲۰: «همه افراد ملت، اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند»؛

اصل ۱۰۷: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است»؛

اصل ۱۴۰: «رسیدگی به اتهام رئیس‌جمهور و معاونان او و وزیران در مورد جرایم عادی با اطلاع مجلس شورای اسلامی در دادگاه‌های عمومی دادگستری انجام می‌شود». نمایندگان قوه مقننه، به دلیل مسئولیت خطیری که دارند، بایستی آزادی کامل در بیان آرا و افکار خود داشته باشند و هرازچندگاهی به دلایل واهی یا سیاسی تحت تعقیب قرار نگیرند.

الف) مصونیت ماهوی یا مصونیت مطلق؛

ب) مصونیت پارلمانی: نماینده مجلس را نمی‌توان بلافاصله پس از ارتکاب جرم تعقیب کرد، زیرا با مسئولیت وی تنافی دارد، بلکه تعقیب او باید با هماهنگی مجلس انجام گیرد.

مصونیت قضایی: قضات نیز براساس اصل ۱۶۴ قانون اساسی از مصونیت شغلی برخوردارند و به موجب ماده ۴۲ قانون اصول تشکیلات دادگستری، از تعقیب کیفری مصون‌اند، مگر مصونیت قضایی ایشان توسط دادگاه انتظامی قضات سلب شود.

مصونیت سیاسی: اصل ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز در همین راستا مقرر داشته است: «دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تعیین نماید و امور زیر را انجام دهد:

۱. ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن؛
۲. حمایت مادران بالخصوص در دوران بارداری؛
۳. ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده؛
۴. ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سال‌خورده و بی‌سرپرست؛
۵. اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته».

قانون مجازات اسلامی در جرایم تعزیری تفاوتی میان مسلمان و کافر قائل نشده است. اگر مسلمان کافری را بکشد، قصاص اجرا نمی‌شود، اما اگر کافر مسلمانی را بکشد، قصاص اجرا می‌شود. در هر صورت، تساوی نداشتن مسلمان و کافر در مسئله قصاص و دیه قابل تأمل است.

۱۵.۳ اصل استقلال قاضی

اصل استقلال قاضی، که امروزه در همه نظام‌های حقوقی پذیرفته شده است، در واقع تضمینی برای حقوق مردم است، زیرا وقتی قاضی مستقل باشد و در تصمیم خود نگران اعمال نفوذهای خارجی و آینده شغلی خود نباشد، مردم از دادرسی منصفانه و مستقلی بهره‌مند خواهند بود.

هرگاه در آئین رسیدگی کشف شود که کارمند قضایی مرتکب جنحه یا جنایتی شده و دادستان انتظامی قضات آن را مقرون به دلایل و قراینی ببیند که تعقیب کیفری را بطلبد، تعلیق کارمند مظنون را از شغل خود تا صدور رأی نهایی مراجع کیفری از دادگاه عالی انتظامی تقاضا می‌کند و دادگاه، پس از رسیدگی به دلایل، قرار مقتضی صادر خواهد کرد و در صورت براءت، ایام تعلیق جزء مدت خدمت محسوب و مقرری آن به کارمند داده خواهد شد.

اصل استقلال قاضی را از اصل ۱۵۶ قانون اساسی نیز می‌توان استنباط کرد: «قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است»:

ماده ۱. در صورتی که رئیس قوه قضائیه قاضی شاغل را طبق موازین شرعی فاقد صلاحیت تصدی امر قضا بداند، می‌تواند موضوع را به کمیسیون کارشناسی مرکب از ۱. دادستان انتظامی قضات، ۲. معاون حقوقی و امور مجلس وزارت دادگستری، ۳. معاون قضایی دادستان کل کشور ارجاع دهد؛

ماده ۲. محکمه عالی انتظامی قضات مرکب از ۱. رئیس قوه قضائیه، ۲. رئیس دیوان عالی کشور، ۳. دادستان کل کشور، ۴. رئیس شعبه اول دادگاه انتظامی قضات، ۵. دادستان انتظامی قضات تشکیل می‌شود و درباره گزارش‌های کمیسیون کارشناسی، درخصوص صلاحیت و عدم صلاحیت قاضی برای تصدی امر قضا، تصمیم اتخاذ می‌کند؛ تبصره ۱. تصمیمات محکمه با اکثریت آرا، که رأی رئیس قوه قضائیه در آن باشد، اعتبار دارد؛

تبصره ۲. رئیس قوه قضائیه، پس از رأی محکمه بر عدم صلاحیت قضا، حسب اقتضا به انفصال یا بازخرید یا بازنشسته کردن یا انتقال به بخش اداری تصمیم اتخاذ می‌کند؛ قاضی در صدور رأی فقط باید خود را در محضر خدا و شرف و وجدان خویش ببیند و تحت تأثیر هیچ چیز دیگر قرار نگیرد.

هم‌چنین حضرت علی (ع) برای صیانت استقلال قاضی در فرمان خود به مالک اشتر چنین می‌گوید: «به قاضی چنان مقام و منزلتی بده که هیچ‌یک از نزدیکان تو در آن مقام به طمع نیفتند و قاضی در اوج این مقام از مکر بدان‌دیشان در امان باشد». قضات دادسرا نیز در مقابل قضات دادگاه از استقلال کامل برخوردارند، همان‌گونه که در دادسرا نیز بازپرس، در مقابل دادستان، قاضی مستقلی شناخته می‌شود.

۱۶.۳ اصل بی‌طرفی قاضی

قاضی باید در همه اقداماتی که انجام می‌دهد، بی‌طرفی خود را حفظ کند و حاکم یا محکوم شدن هر یک از طرفین دعوا برای او تفاوتی نداشته باشد.

اصل ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دادخواهی و مراجعه به دادگاه‌ها را حق مسلم هر فرد دانسته است. ماده ۳۹ قانون آیین دادرسی «دادرسان و قضات تحقیق باید در نهایت بی‌طرفی تحقیقات را انجام داده و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است بی‌طرفی کامل را رعایت کنند».

پیامبر (ص) در روایتی فرموده است: «هرکس به قضاوت مشغول شد، باید در اشاره و گفتار و نشستن به مساوات رفتار کند و صدای خود را نسبت به یکی از آن‌ها بلند نکند و یکی را بر دیگری برتری ندهد».

اصل بی‌طرفی قاضی تضمینی برای سلامت دادرسی است و حق برخورداری مردم از یک محاکمه عادلانه و بی‌طرف را به‌منصه ظهور می‌نشانند. فقها در کتاب‌های خود یکی از واجبات را قضاوت کردن دانسته‌اند.

۱۷.۳ اصل لزوم اجتهاد قاضی

فقها یکی از شرایط قاضی را مجتهدبودن دانسته‌اند، زیرا قضاوت منصب پیامبر و امامان است. پس، باید کسی آن را به‌عهده بگیرد که قادر به فتوادادن باشد. قضاوت غیرمجتهد سه حالت دارد؛ گاهی به‌صورت مستقل می‌خواهد قضاوت کند، گاهی مجتهد او را برای قضاوت منصوب می‌کند، گاهی به وکالت از سوی مجتهد قضاوت می‌کند.

منظور از مجتهد در این موارد مجتهد مطلق است؛ یعنی قاضی باید به تمامی مسائلی که ممکن است به او مراجعه شود، اجتهاد داشته باشد، بنابراین مجتهد متجزی را نمی‌توان به قضاوت گمارد.

شرایط اجتهادی که قضاوت را اجازه می‌دهد، نه شرط است؛ کتاب، سنت، اجماع، خلاف، ادله عقلی مانند استصحاب و برائت، زبان عربی، اصول عقاید، اصول فقه، و شرایط برهان. هم‌چنین، مرحوم علامه حلی و بسیاری از فقهای دیگر نصب قاضی غیرمجتهد را حتی در جایی که قاضی مجتهد نباشد، مصلحت جامعه اقتضا کند، بدون اشکال ندانسته‌اند، اما عده‌ای آن را تجویز کرده‌اند. قضات از میان مردان واجد شرایط زیر انتخاب می‌شوند:

۱. ایمان و عدالت و تعهد عملی به موازین اسلامی؛

۲. طهارت مولد؛

۳. تابعیت ایران؛

۴. صحت مزاج و توانایی انجام‌دادن کار؛

۵. دارابودن اجتهاد به تشخیص شورای عالی قضایی.

عدالت با چهار شرط به‌دست می‌آید: تقوا، امانت، وثوق، و ورع.

بایستی مجتهد کسی باشد که علاوه بر قرآن و سنت به منابع دیگر حقوقی نیز اشراف

کامل داشته باشد و در آن زمینه‌ها نیز به درجه اجتهاد نایل آید.

۱۸.۳ اصل لزوم دادرسی ویژه برای رسیدگی به جرایم اطفال

کودکان به‌علت ویژگی‌های جسمانی و روانی خاصی که دارند مسئولیت کیفری ندارند و به‌جای مجازات اقدامات تأمینی و تربیتی درمورد ایشان اجرا می‌شود:

۱. لزوم تشکیل دادگاه اختصاصی: در حوزه هر دادگاه شهرستان یک یا چند دادگاه اطفال تشکیل خواهد شد. تا وقتی که دادگاه اطفال تشکیل نشده، به جرایم اطفال در دادگاه جنحه طبق مقررات این قانون رسیدگی خواهد شد. رئیس کل دادگاه شهرستان هر حوزه سمت ریاست کل دادگاه‌های اطفال را نیز خواهد داشت. منظور از طفل کسی است که به‌حد بلوغ شرعی نرسیده است؛

۲. به‌کارگیری قضات ویژه: نحوه انتخاب قضات دادگاه اطفال باید با نحوه انتخاب سایر قضات تفاوت داشته باشد و قاضی علاوه‌براین که باید از نظر حقوقی فردی مسلط و باتجربه باشد، بایستی آشنایی کافی با مسائل روان‌شناسی، فرهنگی، و اجتماعی نیز داشته باشد؛

۳. غیرعلنی بودن دادرسی: غیرعلنی بودن دادرسی جرایم اطفال به‌علت حفظ اسرار و هویت ایشان است تا در آینده مورد بهره‌کشی دیگران قرار نگیرند و معاهده حقوق کودک نیز بر این نکته تأکید می‌ورزد؛

۴. ممنوعیت دخالت پلیس در انجام گرفتن تحقیقات مقدماتی: ضابطان دادگستری در مواردی مسئولیت پیش‌گیری از وقوع جرم را دارند، این مسئولیت شامل جرایم اطفال نیز می‌شود. هرچند مقررات بین‌المللی بر این نکته تأکید دارند که پلیس در این مرحله نیز باید پلیس ویژه و آموزش کافی دیده باشد؛

۵. لزوم حضور ولی یا وکیل طفل: از آن‌جا که کودکان هرگاه در مقام متهم قرار گیرند و بر صندلی متهمان بنشینند دچار صدمات روحی می‌شوند، بنابراین به حمایت عاطفی و روحی نیاز دارند که قانون‌گذار این حمایت را از طریق حضور ولی یا سرپرست طفل یا وکیل مدافع وی تضمین کرده است. دادگاه برای طفل وکیل تسخیری تعیین خواهد کرد؛

۶. لزوم نگره‌داری طفل در قانون اصلاح و تربیت: تصمیماتی که درمورد اطفال بزه‌کار اخذ می‌شود، باید حتی‌المقدور به‌صورت نصیحت، سرزنش، و مراقبت باشد؛

۷. تشکیل پرونده شخصیت: از آن‌جا که وضعیت شخصیتی، فرهنگی، و اجتماعی طفل سهم مهمی در ارتکاب جرم دارد، بنابراین لازم است دادگاه اطفال اطلاعات کافی در این زمینه‌ها داشته باشد و مجموعه این اطلاعات در پرونده‌ای به‌نام پرونده شخصیت گردآوری شود. ماده هفت قانون تشکیل دادگاه اطفال بزه‌کار در این خصوص آورده بود؛

۸. رعایت نکردن اصل فراغ دادرسی: قاعده فراغ دادرسی می‌گوید که هرگاه قاضی از رسیدگی فارغ شد و رأی خود را صادر کرد، بار دیگر حق ندارد در رأی خویش تجدیدنظر کند، مگر در مواردی هم چون اعاده دادرسی یا تخفیف مجازات که قانون پیش‌بینی کرده است. این قاعده در مورد احکام مربوط به جرایم اطفال رعایت نمی‌شود؛
۹. تفکیک نکردن مرحله تحقیقات مقدماتی از مرحله دادرسی: در حال حاضر، برای رسیدگی به جرایم بزرگسالان نیز مرحله تحقیق و مرحله دادرسی به تصدی یک مرجع اجرا می‌شود. مطابق مواد ۱۲۱۶ و ۱۸۳ قانون مدنی در صورتی که صغیر باعث ضرر غیر شود، خود ضامن و مسئول جبران خسارت است، ولی او به علت عدم اهلیت صغیر نماینده قانونی وی است. بنابراین، جبران ضرر و زیان ناشی از جرم در دادگاه جزا به‌عهدۀ شخص متهم صغیر است و محکوم به مالی از اموال خود او استیفا خواهد شد؛
۱۰. جرمی که توسط طفل یا شخص کم‌تر از هجده سال ارتکاب می‌یابد، در هر صورت در صلاحیت دادگاه اطفال است، هر چند رسیدگی به این جرم ذاتاً در صلاحیت دادگاه دیگری باشد؛
۱۱. تبصره ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب دادرسی را از دخالت در جرایم اطفال ممنوع کرده است: «جرایم اطفال مستقیماً در دادگاه‌های مربوط مطرح می‌شود» و دادرسی در این موارد دخالتی ندارد.

۱۹.۳ اصل قاضی دعوا قاضی ایراد هم هست

هر دادگاهی قبل از آن‌که شروع به رسیدگی جرمی کند، باید صلاحیت خود را احراز کند و در صورتی که صلاحیت نداشته باشد، پرونده را با قرار عدم صلاحیت به مرجع صلاحیت‌دار ارسال کند، اما تشخیص این صلاحیت برعهده خود دادگاه است. دادگاهی بی آن‌که صلاحیت داشته باشد، شروع به رسیدگی کند، هیچ مرجعی نمی‌تواند مانع رسیدگی آن شود و ایراد طرفین پرونده نیز مانع به حساب نمی‌آید. «تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوایی که به آن رجوع شده است با همان دادگاه است».

حق ایراد عدم صلاحیت دادگاه منحصر به مرحله خاصی از دادرسی نیست، بلکه طرفین حق دارند در هر مرحله‌ای از مراحل دادرسی ایراد عدم صلاحیت را مطرح کنند و دادگاه موظف است به این ایراد رسیدگی کند.

ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری تکلیف دادگاه را صدور قرار اناطه دانسته است: «هرگاه ضمن رسیدگی مشخص شود اتخاذ تصمیم منوط است به امری که رسیدگی به آن

در صلاحیت دادگاه دیگری است یا ادامه رسیدگی به آن در همان دادگاه مستلزم رعایت تشریفات دیگر آیین دادرسی است، قرار اناطه صادر و به طرفین ابلاغ می‌شود». بنابراین، خود قاضی باید تصمیم بگیرد که هرگاه ایرادی به وی یا دادگاه گرفته شد، به رسیدگی خود ادامه بدهد یا خیر و به عبارت دیگر، قاضی دعوا قاضی ایراد نیز هست. این اصل ضمانت اجرای مناسبی برای تأمین استقلال قاضی در رسیدگی است.

۲۰.۳ اصل عمومی بودن جرم

اصل آن است که تمامی جرایم جنبه عمومی داشته باشند و این که برخی جرایم به «جرم خصوصی» یا «قابل گذشت» تلقی می‌شوند به معنای آن است که قانون‌گذار جنبه خصوصی را بر جنبه عمومی ترجیح داده است.

ماده ۲: کلیه جرایم دارای جنبه الاهی است و به شرح ذیل تقسیم می‌شود:

اول، جرایمی که مجازات آن در شرع معین شده، مانند موارد حدود و تعزیرات شرعی؛ دوم، جرایمی که تعدی به حقوق جامعه یا مخل نظم همگانی است؛ سوم، جرایمی که تعدی به حقوق شخص یا اشخاص معین حقیقی یا حقوقی است.

۲۱.۳ اصل استثنائی بودن دعوای خصوصی

اصل آن است که آیین دادرسی کیفری به رسیدگی به جنبه عمومی جرم و مجازات مجرم اختصاص داشته باشد. بنابراین، رسیدگی به دعوای مدنی در ضمن دادرسی کیفری یک استثناست که باید به صورت محدود به آن رسیدگی شود.

ماده ۹: «شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده یا حقی از قبیل قصاص و کذف پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند، مدعی خصوصی و شاکی نامیده می‌شود. ضرر و زیان قابل مطالبه به شرح ذیل است:

۱. ضرر و زیان‌های مادی؛

۲. منافی که ممکن الحصول بوده است.

در برخی موارد، ممکن است مسئولیت مدنی ناشی از یک جرم برعهده اشخاصی غیر از مجرم باشد؛ مانند ماده هفت قانون مسئولیت مدنی، که مسئولیت مدنی ناشی از ارتکاب جرایم توسط اطفال را برعهده والدین یا سرپرستان آنان قرار می‌دهد.

۲۲.۳ اصل تبعیت دعوی خصوصی از دعوی عمومی

اصل تبعیت دعوی خصوصی از دعوی عمومی اقتضا می‌کند که چنانچه دادسرا یا دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوی عمومی خود را صالح تشخیص ندهد و قرار عدم صلاحیت صادر کند و در ضمن دعوی عمومی، دعوی خصوصی هم مطرح شده باشد، دعوی خصوصی هم به تبع دعوی عمومی جهت رسیدگی به مرجع صلاحیت‌دار ارجاع خواهد شد، هر چند خواننده در آن مکان اقامتگاه نداشته باشد و از نظر مقررات صلاحیت در دعوی مدنی، دادگاه مرجوع الیه بدو صالح به رسیدگی نباشد.

۲۳.۳ اصل عدم امکان سازش دعوی عمومی

براساس ماده ۱۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی، طرفین دعوا می‌توانند دعوی خود را با مصالحه پایان دهند: «در هر مرحله از دادرسی مدنی طرفین می‌توانند دعوی خود را به طریق سازش خاتمه دهند». علت این امر آن است که دعوی حقوقی متعلق به خواهان است و او می‌تواند با خواننده سازش کند که در این صورت دادگاه نیز موظف است سازش ایشان را در صورت جلسه ثبت کند و گزارش اصلاحی صادر کند، اما این اختیار در دعوی کیفری نیست، مگر در مواردی که دعوا جنبه عمومی نداشته باشد.

ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی: «جرایم مندرج در مواد ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، قسمت اخیر ماده ۵۹۶، ۶۰۸، ۶۲۲، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹ و ۷۰۰ جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب نمی‌شود و در صورتی که شاکی خصوصی گذشت کند، دادگاه می‌تواند در مجازات مرتکب تخفیف دهد یا با رعایت موازین شرعی از تعقیب مجرم صرف نظر نماید».

۲۴.۳ اصل قانونی بودن

قواعد و مقررات آیین دادرسی کیفری نیز در معنای عام آن از حقوق جزا محسوب می‌شود. بنابراین، تابع اصل قانونی بودن هستند؛ یعنی دادگاه‌ها در رسیدگی به جرایم باید به مقرراتی عمل کنند که قانون‌گذار وضع کرده است و دادگاه حق ندارد خودسرانه تصمیمی بگیرد.

۴. نتیجه‌گیری

اصول کلی در حوزه‌های گوناگون حقوق بین‌المللی، با نسبت‌های متفاوت، قابلیت بروز و ظهور دارند. به نظر می‌رسد که حقوق کیفری بین‌المللی، به لحاظ آن‌که همانند حقوق داخلی موضوع اصلی‌اش رفتار افراد انسانی است، بیش از سایر حوزه‌ها زمینه حضور و بروز این اصول را دارد و به‌ویژه در زمینه دادرسی‌های کیفری بین‌المللی از نظام‌های ملی گرت‌برداری شده است (آزمایش ۱۳۸۱).

سازمان تعزیرات حکومتی از شمول قانون استخدام کشوری و قانون محاسبات مستثناست، با توجه به این‌که طبق ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی، تعزیر عبارت است از تأدیب یا عقوبتی که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده است و به نظر حاکم واگذار شده است، از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق که میزان شلاق بایستی از مقدار حد کم‌تر باشد. تعزیرات حکومتی در این مقاله بیش‌تر با ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی تطابق داشته و صرفاً تأدیبی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نزاعات حکومتی تعیین می‌شود و شامل جزای نقدی و تعطیل محل کسب و لغو پروانه و مانند آن خواهد بود. تعزیرات حکومتی به واسطه این‌که قانون آن از طریق قوه مقننه به تصویب نرسیده است، اولین سؤال برای همه حقوق‌دانان این است که آن‌چه قانونی است مصوبات قوه مقننه است و لاغیر. در تعزیرات حکومتی آن‌چه سؤال برانگیز است این‌که آیا با دادرسی عادلانه تطابق دارد یا خیر. دراصل، دادرس در تعزیرات حکومتی قاضی نیست و رؤسای شعبات بدوی و تجدیدنظر قاضی نیستند و ابلاغ قضایی ندارند. آن‌چه در دادرسی عادلانه مطرح است، عدالت دادرس است و چون اساس دادرسی عادلانه تخصصی است و چون تخصص نباشد، تعهدی حاکم نیست. بنابراین، باید قبول کرد که تعزیرات حکومتی بر نظام دادرسی عادلانه استوار نبوده و نخواهد بود و به نظر می‌رسد که سخن از دادرسی عادلانه در تعزیرات حکومتی موضوعی عبث و واهی است.

کتاب‌نامه

اعلامیه جهانی حقوق بشر.

آزمایش، علی (۱۳۸۱)، مجموعه مقالات اولین همایش بین‌المللی بررسی مسائل حقوق بین‌الملل بشر، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.

آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۶۸)، ایده‌آل بشر؛ تحقیقی در آیین بهبود، تهران: نگارش.

دادرسی عادلانه و اصول حاکم بر آن در عرصه بین‌المللی و داخلی ... ۴۳

حبیب‌زاده، محمدجعفر (۱۳۷۷)، «رژیم قانونی بودن حقوق کیفری در رشد و توسعه»، مجله حقوقی دادگستری، ش ۲۳.

ری‌شهری، محمد (۱۳۸۳)، *موسوعه الامام علی بن ابی‌طالب، شروط قضا، قم: مؤسسه فرهنگی دار الحدیث.*

شیخ کلینی (۱۹۹۰)، *اصول کافی*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۷۵)، «جایگاه بشر در حقوق بین‌الملل»، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۱۸، تابستان. *قانون اساسی.*

قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶.

قانون آیین دادرسی کیفری.

قانون آیین دادرسی مدنی.

قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی (۱۳۵۸).

قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۷۳).

قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۷۸).

قانون مجازات اسلامی.

قانون مدنی.

گلدوزیان، ایرج (۱۳۷۴)، *حقوق کیفری تطبیقی*، تهران: جهاد دانشگاهی.

هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۷۸)، *بایسته‌های فقه جزا*، تهران: میزان.